

دو فصلنامه فلسفی شناخت، ص ۷۵-۱۰۶

شناخت: شماره ۷۸/۱

بهار و تابستان ۱۳۹۷، No.78/1، Knowledge

امر پیشین در اندیشه کانت، هایدگر و گادامر

مهدی خبازی کناری*

ندا راه بار**

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۶/۲

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۹/۴

چکیده

در مقاله حاضر، ضمن پرداختن به پیشینه تاریخی امر پیشین تصریح می شود که این مفهوم در اندیشه کانت به مثابه قوام بخش احکام ضروری و معرفت‌شناختی ایفای نقش می کند و در اندیشه هایدگر و گادامر به وجهی دیگر ادامه حیات می دهد. در این مقاله در جستجوی فهم این مسئله ایم که وجوه معرفت‌شناسانه و هستی‌شناسانه از امر پیشین در اندیشه هایدگر و گادامر چگونه خود را نشان می دهد. کانت در ساحت معرفت‌شناختی و هایدگر در ساحت هستی‌شناختی امر پیشین را به کار برده و گادامر به روایتی دیگر امر پیشین را در امتزاج این دو دیدگاه معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی با یکدیگر قرار می دهد. به اختصار می توان گفت، امر پیشین در معرفت‌شناسی کانت، جزو ساختار لاینفک ذهن بوده و لازمه تحقق حکم ناظر بر واقع است. در هستی‌شناسی هایدگر، امر پیشین درک پیشین از وجود است که بنیاد شناخت در ساحت تجربه است و در اندیشه گادامر، امر پیشین ضرورتی عقلانی است که تاریخ‌مندی فرد و تعلق آن به سنت و جامعه، وجه هستی‌شناختی آن است.

واژگان کلیدی: امر پیشین، هایدگر، گادامر، معرفت‌شناسی، هستی‌شناسی

* دانشیار فلسفه های جدید و معاصر غرب، دانشگاه مازندران. آدرس الکترونیک:

mkenari@yahoo.com

** دانشجوی کارشناسی ارشد فلسفه، دانشگاه مازندران. آدرس الکترونیک:

n.rahbar.b@gmail.com

مقدمه

تعیین ساختارهای هستی‌شناسانه در تفکر هایدگر و به‌کارگیری مفاهیم انتولوژیکی در قالب اصطلاحاتی تازه، جریان‌های اگزیستانسیالیستی را به سمت و سوی تازه‌ای سوق داد. هایدگر به عنوان یکی از تأثیرگذارترین فیلسوفان اگزیستانسیالیست قرن بیستم با نگارش کتاب *هستی و زمان* که به گفته بسیاری از پژوهشگران، مهمترین اثر فلسفی قرن بیستم است، تحلیل تازه‌ای از انسان و ساحات گوناگون فلسفی وی ارائه کرده است. او در مقدمه کتاب، به مسئله غفلت از وجود تأکید داشته و به تفکر دوباره درباره آن دعوت می‌کند.^۱ هایدگر در تحلیل هرمنوتیکی از هستی و زمان بر آن است تا تمامی پیش‌فرض‌های متافیزیکی غرب را به پرسش بگیرد و آنها را به کناری نهد. به باور وی، سنت متافیزیک و تفکر مبتنی بر سوژه و ابژه قرن‌ها است که به تاریخ فلسفه غرب آسیب رسانده است. اکنون می‌بایست، پرسش از هستی دوباره از نو مطرح گردد. هایدگر در *هستی و زمان* سعی می‌کند به پرسش‌های متافیزیکی درباره ماهیت هستی پاسخ دهد. به زعم وی، تنها مدخل ورود برای یافتن پاسخ، فهم ساختارهای وجودی و بنیادین دازاین است. او با نگاهی تازه به نحوه بودن دازاین و چگونگی مواجهه او با سایر هستندگان به توصیف پدیدارشناسانه هستی دازاین و مؤلفه‌های وجودی وی در نسبت با جهان پرداخته است.

صرف نظر از این مسئله، پیش از چاپ کتاب *هستی و زمان*، در سال ۱۹۲۳، هایدگر در سگفتارهایی در رابطه با مسئله هستی‌شناختی - هرمنوتیک واقع‌بودگی مطرح می‌کند که بعدها با همین عنوان به چاپ می‌رسد. او در این کتاب تفسیرهای هرمنوتیکی از ماهیت فهم و تأویل و مباحث مرتبط با آن ارائه می‌دهد، که در واقع نگرش تازه وی به مسئله فهم و جنبه‌های هرمنوتیکی آن است. هایدگر مفاهیمی چون تأویل، تفسیر، فهم و مؤلفه‌های آن را در نسبت تازه‌ای با هستی‌شناسی به کار می‌برد. حضور گادامر در سگفتارهای هایدگر نقطه عزیمت تفکر وی به سمت هرمنوتیک فلسفی و پرسش از ماهیت فهم است. گادامر در بنانهادن بنیادهای فکری خود که مبتنی بر رویکردهای هرمنوتیکی است، بسیار تحت تأثیر هایدگر است و از این جهت نسبت‌های تازه‌ای با وی برقرار می‌کند. او مفهوم فهم را براساس توصیف پدیدارشناسانه هایدگر از فهم و جنبه‌های هرمنوتیکی آن بسط و گسترش می‌دهد.^۲

^۱ Heidegger 1962: 42^۲ اشمیت ۱۳۹۵: ۱۸۹

یکی از این نسبت‌های مشترک، که زمینه ساز آغاز فهم است، مفهوم پیش - ساختار است. گادامر اصطلاح پیش - ساختار را در قالب پیش - داوری به کار می‌برد. پیش - ساختار در نظر هایدگر، مشخصه بنیادین فهم هستی‌شناختی دازاین است. دازاین پیش از آن که به فهمی از موضوع رسد و به طرح اندازی دست زند، ساختاریت پیش - ساختارها به وی ضمیمه شده است.^۱ پیش ساختارها، ساختارهای بنیادینی هستند که پیش از درک امکان‌های فرد نسبت به خود و جهان در واقع بودگی و حضور وی در جهان مؤثر است. به همان نحو که هایدگر با رویکردی هستی‌شناسانه به پیش - ساختار پرداخته است، گادامر با پرسشی معرفت‌شناختی و با تلقی هستی‌شناسانه‌ای به سراغ این مفهوم می‌رود.

به باور گادامر، پیش - داوری توجیهی قوی برای رسیدن به فهم صحیح است. او در ساختی معرفت‌شناسانه می‌پرسد: چگونه می‌توان از طریق پیش ساختارها به فهمی صحیح از موضوع دست یافت؟ یکی از پرکاربردترین مفاهیمی که به صورت پیشوند به سنت فلسفی غرب وارد شده است، مفهوم «پیش» است. به طور عام پید شوند «پیش» و یا پیشین، پیش از کاربرد هستی‌شناسانه، سابقه‌ای معرفت‌شناسانه داشته است. ساختار ذهن در نسبت با جهان بیرون خالی از فعل عمل نمی‌کند. به باور کانت، پیش یا امر پیشینی، ضرورتی کلی و عقلانی است. مفهوم پیش جزو ساختار ذهن بوده و لازمه تحقق تجربه است. هایدگر توانسته است از این نظر نسبت‌های مشترکی با کانت برقرار کند و بسیاری از مفاهیم معرفت‌شناختی را از او به عاریت برد. در اندیشه وی، مفهوم پیش در هستی‌شناسی تازه‌ای یعنی هستی‌شناسی بنیادین حضور یافته است.

واژه پیش در پیش - ساختار و پیش - داوری مفهومی با پیشینه‌ای معرفت‌شناختی است که به شکل احکام پیشینی در کانت حضور داشته و اکنون در اندیشه هایدگر و گادامر ادامه حیات داده است. در تفسیر کانت، امر پیشینی مؤلفه بنیادین ذهن در نسبت با پدیدارها است. احکام پیشینی در واقع ساخته و پرداخته ذهن و قوام دهنده آن است. اینکه خاستگاه احکام پیشینی کجا است، در تف سیرهای معرفت‌شناختی از کانت و تف سیرهای هستی‌شناختی از هایدگر و گادامر چالش‌های فراوانی ایجاد کرده است. خاستگاه احکام پیشینی به باور کانت در ذهن و

^۱ Heidegger 1996:145

در نظر هایدگر در وجود موجودات است. اما گادامر در صدد تلفیق این دو خاستگاه است. به زعم گادامر، خاستگاه پیش نه تنها مبتنی بر عملکرد ذهن که در وجوه هستی‌شناختی آن در جامعه تعین یافته است. درحقیقت، جامعه ظهور وجه هستی‌شناسانه پیش، در پیش داوری است.

صرف نظر از تفسیر هایدگر و گادامر و کانت از مفهوم «پیش»، این پیشوند به صورت‌های متفاوت در تاریخ تفکر حضور داشته است. مفهوم پیش در اندیشه دکارت به شکل تصورات فطری و در تفکر افلاطون به مفهوم یادآوری و در منطق ارسطو در قالب مقولات حضور دارد. سوفسطائیان نیز به وجود پیش فرض‌هایی قائل‌اند که در هر فرد مختص به او است. پیش فرض‌های خاص هر فرد، امکان شرایط آغاز ادراک حسی فرد در نسبت با جهان است.^۱ تفکر در مفاهیم اسطوره‌ای نیز با مفاهیم پیشین همراه است. اسطوره نماد تفکر، فرهنگ، زبان، آداب و رسوم و وضعیت اجتماعی و انسانی افراد یک جامعه است. به نظر می‌رسد در پس اسطوره‌شناسی فلسفی نیز ساختارهای پیشینی حاکم است. اندیشه به اسطوره جزئی از ساختار ذهن در نظام معرفت‌شناختی است. اگر اسطوره بخواهد در احکام علمی انسان و ساختار فکری وی قابل درک شود، می‌بایست به شکل نماد در تجربه ادراکی انسان وجود داشته باشد. ادراکات تجربی نه به معنای ادراک حسی از جهان، تجربه‌ای است که به شکل پیشینی در ساختار ذهن وجود دارد. بنابراین، هم در سنت معرفت‌شناسی و هم هستی‌شناسی به مفهوم پیش پرداخته شده و تفسیرهای متفاوتی از آن ارائه شده است. به اجمال مقاله حاضر می‌خواهد بعد از پرداختن به سیر تاریخی مفهوم «پیش»، با تأکید بر دیدگاه کانت، هایدگر و گادامر به تبیین این مفهوم بپردازد. ایده اصلی در تدوین نگارش حاضر، فهم اصطلاح امر پیشین در ساحات معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی است.

کانت در ساحات معرفت‌شناسانه از مفهوم «پیش» بهره برده و هایدگر در ساحات هستی‌شناسانه آن را به کار می‌گیرد. اما گادامر سعی می‌کند این دو دیدگاه را با هم تلفیق کرده و از منظر تازه‌ای به مفهوم «پیش» بپردازد. ما در صدد پاسخ به این پرسش هستیم که کانت چگونه از اصطلاح «پیش» در معرفت‌شناسی به شکل احکام پیشینی و هایدگر در هستی‌شناسی اگزیستانسیالیستی به شکل وجودی بهره برده و گادامر به چه نحو با توجیهی

^۱ افلاطون، ج ۳، ۱۳۸۸: ۱۶۰-۱۵۰

عقلانی و با اثبات تاریخمندی فرد، وجوه معرفت شناختی و هستی شناختی «پیش» را تبیین می‌کند.

ساحت معرفت شناختی «امر پیشین» در اندیشه کانت

جریان معرفت شناسی با ظهور کانت وارد ساحت تازه‌ای شد. از یک سو، جنبش عقل‌گرایی می‌گوید عقل مؤثرترین عامل در فرایند شناخت است و از سوی دیگر، تجربه‌گرایی به ابژه بیرونی بیشترین نقش را می‌دهد. کانت سعی داشته است با رویکردی تازه در معرفت‌شناختی به نحوی میان دو جریان عقل‌گرایی و تجربه‌گرایی توافقی نسبی برقرار کند. او ساحت متفاوت عقل و تجربه را مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهد. به گفته وی، اگرچه تجربه شرط لازم در فرایند شناخت است، شرط کافی نیست. ساختار ذهن به شکل پیشینی صورت بخش تجربه و سامان دهنده داده‌های حسی است. به دیگر سخن، ساختار ذهن این قابلیت را دارد که بدون ورود به تجربه، به ساخت صورت احکام پیشینی بپردازد.

امر پیشین به طور عام در تاریخ فلسفه و به طور خاص در اندیشه کانت دارای اهمیت بسیار است. اگرچه این مفهوم در تفکر کانت صورت اهم و برجسته‌ای به خود گرفته است، اما پیشینه آن را می‌توان تا تفکرات اسطوره‌ای دنبال کرد. ذهن بدون اینکه درکی از اسطوره به معنای امری تجربی داشته باشد، در درون خود اسطوره‌سازی می‌کند و به تفسیر آن می‌پردازد. به عقیده کاسیرر، فهم ساحت اسطوره در ذهن، نه به معنای ادراکی تجربی از آن، که تجربه‌ای پیشینی در ذهن است. بدون ادراکی از اسطوره به مثابه امری پیشین در ذهن، اندیشه به آن غیرممکن خواهد بود.^۱ در اندیشه سوفسطائیان امر پیشین روایتگر تازه‌ای از فهم جهان است. سوفسطائیان با شعار «از سان معیار حقیقت است»^۲، سعی داشتند به نحوی چالش‌های معرفت‌شناختی ایجاد شده توسط فیلسوفان طبیعت را برطرف سازند. به زعم آنها، تفاوت پاسخ‌گویی فیلسوفان به این پرسش که جهان از چه چیز ساخته شده است، به پیچیدگی و ناشناخته بودن ذهن بازمی‌گردد.^۳ سوفسطائیان به شکل عمیق‌تری به ساختار ذهن و چگونگی عملکرد آن در نسبت با جهان بیرون پرداختند.

^۱ Cassirer 1929: 62

^۲ افلاطون، ج ۳، ۱۳۸۰: ۱۲۹۴

به گفته آنها، پیچیدگی‌های ذهن هر فرد، به نحوی است که پاسخ‌های متفاوتی در برابر پرسش‌های ماهوی مطرح می‌کند. لذا پاسخ قطعی وجود ندارد. از نظر سوفسطائیان، پاسخ‌های متفاوت نتیجه وجود پیش فرض‌های متفاوت در ذهن هر فرد است. هر فرد با پیش فرض‌های ذهن خود به جهان می‌نگرد. پیش فرض‌هایی که ساخته ذهن و لازمه تحقق شناخت است. به زعم سوفسطائیان پاره‌ای از مفاهیم بی واسطه در ذهن حضور دارند. ذهن به واسطه مفاهیم خود ساخته خویش، در فرایند شناخت نقش ایفا می‌کند. این بخش از ساختار ذهن که احاطه مستقیم و بی واسطه به گزاره‌های معرفت شناختی دارد، اصطلاحاً «پیشین»^۱ نامیده می‌شود. ساختارهایی که پیش از تجربه در ذهن حضور داشته و تحقق شناخت جهان منوط بر آن است. ساختارهای پیشین ذهن به پاره‌ای از مفاهیم ادراک مستقیم دارد و پاره‌ای دیگر را به واسطه تعامل با جهان در می‌یابد.^۲ دستاوردهای فکری سوفسطائیان توجه افلاطون را در ساحت معرفت‌شناسی به سوی احکام پیشینی معطوف داشته است. مفاهیمی چون جهان مثل، نظریه یادآوری، هر یک تداعی کننده مستند تازه‌ای از وجود ساختار پیشینی در ذهن است. در نگاه افلاطون، جهان انعکاس ایده‌های ذهن است. ذهن می‌تواند ایده‌های خود را به جهان تحمیل کند. ایده‌هایی که به صورت پیشینی در ساحت ذهن حاضر است. ایده محل حضور مفاهیم معرفت‌شناختی است. ذهن پیش از تلاقی با جهان، ایده‌ها را به شکل پیشینی در خود داشته است. ایده‌ها معیار معرفت و شرایط رسیدن به فهم یقینی است.^۳

ارسطو نیز دنبال کننده دغدغه افلاطون در رابطه با مسئله ذهن و عین است. به زعم وی، جهان بیرون ساختاری مستقل از ذهن داشته و می‌تواند تضمین کننده حکمی معرفت‌شناختی باشد. نظریه مطابقت ذهن و عین پاسخی در مواجهه با چالش‌های معرفت‌شناختی است که به صدور احکام شناختی می‌انجامد. در اندیشه ارسطو ذهن در فرایند شناخت از جهان به واسطه‌های پیشینی به نام مقولات نیازمند است. مقولات مفاهیم خام را در خود پردازش کرده و در شکل احکامی معرفت‌شناختی صادر می‌کند. علاوه بر مقولات و استقراء، صوری بودن قیاس نیز بخشی از ساختار پیشین ذهن است. قیاس می‌تواند صورت منطقی یک گزاره را مورد بررسی قرار دهد. چنانچه اگر صورت قیاس بر طبق ساختار موضوع و محمول در منطق

^۱ Prior

^۲ افلاطون، ج ۳، ۱۳۸۰: ۱۳۳۹

^۳ همان، ۱۷۵۰:

درست کنار هم قرار گرفته باشند، نتیجه صحیح خواهد بود.^۱ در سنت مدرنیته نیز تعاریف تازه‌ای از امر پیشین ارائه شده است. دکارت تصورات فطری را به شکل ساختاری پیشینی تفسیر می‌کند. به زعم وی، تصورات فطری مفاهیمی هستند که ذهن با دریافت از تجربه در درون خود آنها را اخذ می‌کند، یعنی ذهن بدون رجوع به تجربیات خود، مفاهیم را می‌سازد. اهمیت مفهوم «پیش» تا آن حدی است که به شکل پنهان و آشکار در اندیشه فیلسوفان مورد بررسی قرار گرفته است. این مفهوم که صورت مستقیم و بی‌واسطه شناخت است، از ابتدای تاریخ تفکر تاکنون صورت بندی‌های متفاوتی داشته است. اما اوج اهمیت این مفهوم در اندیشه کانت شکل یافته است، که مهمترین عنصر معرفت‌شناختی در تفکر کانت است. نخستین گامی که کانت در آغاز کتاب *نقد عقل محض* برمی‌دارد، ارائه پرسشی معرفت‌شناختی است. به باور وی، جهان بیرون جهانی در حال گسترش دانش و بسط علوم تجربی و نظری است. پیشرفت تکنولوژی و وقوع انقلاب صنعتی، جریانی است که عصر کانت با آن مواجه بوده است. از طرفی، کانت بسیار تحت تأثیر فیزیک نیوتن است و این مسئله در توجه وی به عقل نظری و کاربرد آن در علم بسیار تأثیرگذار بوده است.

وی معتقد است که عقل تجربی، بایستی در خدمت علم باشد، اما علم زدگی شرایطی را فراهم کرده است که مباحث متافیزیکی به فراموشی سپرده شده است. چنانچه اگر ذهن به تمامی معطوف به علوم تجربی باشد، چطور می‌توان تعریفی از مابعدالطبیعه ارائه داد و به معرفتی یقینی از آن دست یافت؟^۲ کانت در *نقد عقل محض* علاوه بر تبیین ساختار عقل سعی می‌کند به این پرسش پاسخ دهد. عقل محض بخشی از عقل است که دارای ساختاری مستقل از تجربه و ادراکات حسی است و در همه حال تلاش می‌کند تا به ماهیت همه چیز، چه عالم پدیدار و چه ناپدیدار دست یابد. کانت با شناخت ویژگی‌های عقل محض و تمایز آن از عقل نظری برای آن حدودی تعیین کرده است. حدود عقل به گفته کانت در حیطه تجربه است. عقل در ساحت تجربه می‌تواند به شناخت یقینی دست یابد. در فرایند شناخت بایستی به قلمرو تجربه گام برداشت و نباید به عقل محض توجه کرد. کانت با این بیان خواهان حذف ملاحظات متافیزیکی در نسبت با علم و قوانین متعلق به آن در طبیعت است.^۳ علم حقیقی در

^۱ خیازی ۱۳۹۵: ۵۹

^۲ کانت ۱۳۷۰: ۹

^۳ کاسیرر ۱۴۷۲: ۱۴۵

ساحت تجربه است. تجربه نه به معنای متعارفی که تجربه‌گرایان تو صیف می‌کنند، تجربه به معنایی که ذهن به جهان اعاده کرده است. ذهن معنادهنده تجربه بیرونی است. به زعم کانت، تجربه داخل در مکان و زمانی است که به دو صورت پیشینی واقع در شهود محض (استعلایی) است. ساختار پیشین ذهن سازنده مکان و زمان است. عقل محض ساحت متمایزی از تجربه را می‌طلبد. آن جزو ساختار ذهن بوده و مستقل از تجربه است. عقل محض مفاهیم خود ساخته را در درون خود اخذ کرده و آنها را بازتولید می‌کند. کانت می‌گوید مابعدالطبیعه تنها در ساحت عقل محض می‌تواند به فهم درآید.^۱ به نظر می‌رسد ساختار عقل محض به گونه‌ای است که به شکل پیشینی، مابعدالطبیعه بخشی از ابعاد آن است. عقل محض سعی می‌کند از حدود تجربه فراتر رفته و به مفاهیم متافیزیکی دست یابد. به باور کانت، تعارض میان عقل محض و نظری زمانی است که عقل پاسخ پرسش‌های متافیزیکی و تصورات مابعدالطبیعی را در شی فی نفسه جستجو می‌کند. عقل محض در تعارض با جهان و ناکام از یافتن پاسخ پرسش‌هایش است. کانت این تناقض را درک می‌کند و حدود و مواضع عقل نظری را مشخص می‌کند.^۲ وی ضمن تعیین حدود شناخت، شناخت یقینی را داخل در تجربه می‌داند. متافیزیک با وجود این که امری ناشناخته است، اما استعداد طبیعی عقل در حمل مفاهیم متافیزیکی و پیشینی است. مفاهیم پیشینی^۳ در طرح نقد عقل محض مهمترین احکام محسوب می‌شوند. پیشینی احکامی است که پیش از تجربه در ذهن بوده و امکانی ذهنی است که وقوع تجربه منوط بر آن است.

تصور کانت بر آن است وجود امر پیشین، پیش شرط ضروری درک ما از جهان بیرون است. مفاهیم پیشین نه فقط به معنای امری پیش از تجربه، در واقع فرض ثابت و ضروری در تحقق حکم ناظر بر واقع است. چنین حکمی به عقیده کانت، پیشینی است. امر پیشین ساختار پنهان ذهن و محل حضور مفاهیم متافیزیکی است. به گفته کانت، اگرچه متافیزیک خارج از حوزه عقل نظری است، اما نمی‌توان از آن به آسانی عبور کرد، زیرا محل حضور مفاهیم متافیزیکی، معلومات پیشینی در ذهن است. عقل واجد تصورات مابعدالطبیعی است. به گفته کانت، بخشی از ساختار ذهن، مدام در پی دریافت پاسخ به پرسش‌های متافیزیکی است. اما

^۱ کانت ۱۳۷۰: ۹۵^۲ کانت ۱۳۷۰: ۲۲۰-۱۷۹؛ کورنر ۱۳۶۷: ۲۴۶-۲۴۵

Kant 1961: 500-501

^۳ Prior concepts

مسئله مهم رسیدن به معرفت یقینی است. کانت در *تقد عقل محض* سعی می‌کند، تصورات مابعدالطبیعی را در حیطه گزاره‌های تألیفی پیشینی بگنجانند تا به طریقی بتواند از آن اعاده اعتبار کند.

کانت این مسئله را فرض می‌گیرد که اساساً این امکان وجود دارد گزاره‌های تألیفی بتوانند متافیزیک را به انقیاد خود درآورده تا به معرفتی یقینی دست یابد. معرفت یقینی در نظر کانت، اطلاق گزاره‌های ذهن در نسبت با جهان بیرون است. کانت در *تحلیل تقد عقل محض* توضیح می‌دهد که حدود شناخت، متضمن جهان تجربه است و اساساً امکان شناخت می‌بایست محدود به تجربه باشد. گزاره‌های تألیفی پیشینی گزاره‌هایی است که بخشی از آن ناظر بر واقع است. از طرفی متافیزیک امری شناختی است که نمی‌تواند متعلق شناسایی واقع شود.^۱ کانت این تناقض را بدون پا سخ رها نمی‌کند. او مفاهیم پیشینی را مهمترین بخش از کارکرد ذهن می‌داند. به عقیده او تمامی گزاره‌های تحلیلی و متافیزیکی در حیطه ساختار پیشینی ذهن قابل فهم می‌شود.

به نظر می‌رسد کانت اساس مابعدالطبیعه را نفی نمی‌کند. او متافیزیک مبتنی بر الهیات را رد می‌کند، زیرا ماهیت این نوع متافیزیک بر اساس واقعیات فراحسی، فرافلسفی و بنیادهای غیر اخلاقی است اما متافیزیک مبتنی بر مفاهیم پیشینی را می‌پذیرد، زیرا مفاهیم پیشینی شرط لازم در فهم مبانی متافیزیک در حیطه عقل عملی است. به باور کانت، متافیزیک همانند داده‌های حسی پراکنده نیست که در محدوده درک سوژه شناسا قرار گیرد. بنابراین، بخشی از ذهن به شکل پیشینی و بدون تجارب ادراکی و حسی با بازگشت به خود به فهم مفاهیم متافیزیکی دست می‌یابد. کانت آن بخش را عقل عملی می‌نامد. عقل عملی بخشی از ساختار پیشین ذهن است که با تحلیل مفاهیم مابعدالطبیعه در بنیادهای خود بدون گسترش شناخت در نسبت با جهان، پاسخ دهنده پرسش‌های متافیزیکی است. کانت در *تقد عقل محض* می‌گوید، ذهن در نسبت با اشیایی که در عالم تجربه حضور دارند، یک معرفت پیشینی دارد. معرفت پیشینی امری است که پیش از تجربه ذهن با آن مواجه می‌شود و نیز امری است که پس از لمس ادراکات حسی باز با آن مواجه خواهد شد.^۲ معرفت پیشینی ضرورتی عقلانی

^۱ Cassirer 1953: 269

است. امکانی است که مبنای شناخت سایر امکان‌های تجربی را فراهم کرده است. کانت تحلیل تجربه‌گرایان مبنی بر نانوشته بودن لوح ذهن را رد می‌کند. به نظر وی، فهم شرایط ضروری نسبت میان ذهن و عین، مشروط بر وجود ساختاری ماتقدم و پیشینی در ذهن است. شرایط کلی و ضروری که بدون آن، شناختی نسبت به جهان بیرون صورت نمی‌گیرد. به نوعی می‌توان گفت شرایط خاص وقوع تجربه، منوط بر وجود عناصر ماتقدم و پیشینی است. تفسیری که در معرفت‌شناسی از امر پیشینی مطرح شده است، ضرورت تحقق آن را استقلال از تجربه می‌داند. در حالی که شرایط تحقق امر تجربی مشروط بر آن است. امر پیشینی، مقولات و مفاهیم محض فاهمه را در بر می‌گیرد. مقولات قالب‌های پیشینی ذهن هستند که تجربه برای امکان یافتن می‌بایست در آن ظرف قرار گیرد. امر پیشینی منشأ ضروری قضایای منطقی در ذهن است. امری است که کل تجربه پیش از تجربه شدن در آن مفروض گرفته شده است و خود حامل امری غیر از ادراکات حسی است.^۱ بسیاری از قوانین منطقی و گزاره‌های معرفت‌شناختی جزو ساختار پیشینی ذهن هستند و ذهن آنها را متعلق شناسایی خود قرار می‌دهد.

در سنت فلسفی غرب دو جریان عقل‌گرایی و تجربه‌گرایی، رویکردهای متفاوتی نسبت به توجیه احکام پیشینی مطرح کرده‌اند. تجربه‌گرایان معتقدند، ذهن همانند لوح سفیدی است که چیزی بر آن حک نشده است و با ورود تجربه از جهان بیرون معنادار می‌شود. معرفت‌پیشین در نظر تجربه‌گرایان فاقد معنا است. به زعم آنها گزاره‌های پیشین بدور از اهمیت و نوعی بازی زبانی با واژگان است. اما عقل‌گرایانی چون کانت، بر این باورند که به واسطه ذهن است که تجربه به معنای عینی آن تکوین می‌یابد.^۲ ساختار ذهن به شکل ضروری و منطقی احکام پیشینی و ماقبل تجربی را در درون خود دارد و از طریق آن است که ضرورت فهم تجربی از جهان حاصل می‌شود. گزاره‌های پیشینی متشکل از واقعیت و حقایق ضروری در مورد جهان است. کانت معتقد است تمام معرفت ما از جهان بیرون به صورت پیشینی است. به عبارتی حدود شناخت سوژه در عالم پدیدار (فنومن) است. یعنی تمام پدیدارهایی که در ساختار پیشین ذهن از پیش وجود داشته‌اند، به شکل تجربه حسی قابل فهم خواهند بود.^۳

^۱ یونینگ ۱۳۸۸: ۵۱-۵۰

^۲ خبازی، بالو ۱۳۹۵: ۱۳

^۳ Dobie 2010: 11

کانت ضمن یافتن راه حل به منظور رفع بحران‌های معرفت‌شناختی اذعان می‌دارد: «درست است که تجربه نقطه آغازین شناخت و شرط لازم آن است اما شرط کافی نیست. ذهن در محدوده شناخت، ادراکات حاصل از دریافت‌های حسی را منطبق بر مقولات پیشینی می‌سازد»^۱. داده‌های حسی، داده‌هایی پراکنده و منفصل از هم هستند. آنها برای اینکه در ساخت فاعل شنا سا به فهم درآیند، می‌بایست از طریق مفاهیم پیشینی که به شکل بنیادین بخش مهمی از ساختار ذهن را تشکیل می‌دهد، به یکدیگر متصل شده و معنادار شوند.^۲ به عقیده کانت، تجربه نمی‌تواند صادرکننده حکمی کلی و یقینی باشد. صدور حکم کلی در قالب‌های پیشینی ذهن، از طریق فاهمه به شکل ضرورتی کلی، عقلانی و مستقل از تجربه شکل می‌گیرد. حقایقی که شرط اولی تحقق تجربه است. در معرفت‌شناسی و منطق نیز احکام پیشینی جزو ساختار منطقی و قطعی ذهن است. منطق کانت در جهت فلسفه کانت صورت بندی شده است. کانت در دیباچه نقد عقل محض حدود شناخت را مورد پرسش قرار می‌دهد. وی در تعیین حدود شناخت، دو نوع گزاره منطقی را مورد تحلیل قرار داده است. گزاره‌های تحلیلی گزاره‌هایی است که در تعریف منطقی از آن محمول در ذات موضوع مندرج است. گزاره‌های تألیفی گزاره‌هایی است که در آن محمول در ذات موضوع مندرج نیست. گزاره‌های تحلیلی، گزاره‌هایی ضروری، یقینی و قطعی است. این گزاره‌ها جزو ساختار پیشینی ذهن هستند، به عبارتی، ذهن مؤلفه‌های این نوع گزاره‌ها را در خود دارد.

گزاره‌های تألیفی معطوف به تجربه است و بدون تجربه فاقد تحقق عینی است. گزاره‌های تحلیلی، جزو جدانشدنی ساختار ذهن و امری مستقل از تجربه است. کانت آن را تحلیلی پیشینی^۳ می‌نامد.^۴ تصدیق گزاره‌های تحلیلی پیشینی به ضرورتشان مرتبط است. گزاره‌های تحلیلی پیشینی ضرورت درک جهان خارج از ذهن است. ذهن با تحلیل گزاره‌های پیشینی در ساختار درونی خود، آنها را یقینی و ضروری مفروض گرفته است. به دیگر سخن، تمامی

^۱ Kant 1997:347

^۲ خیازی، سبطی ۱۳۹۵: ۹

^۳ Prior Analytic

^۴ هارتناک ۱۳۷۶: ۲۰

گزاره‌های تحلیلی، پیشینی‌اند. کانت به منظور رفع اختلاف میان دو جریان عقل‌گرایی و تجربه‌گرایی، گزاره‌سومی را تعریف کرده است. در تعریف وی گزاره‌های تألیفی پیشینی گزاره‌هایی هستند که تصدیق‌شان هم در ساحت پیشینی ذهن و هم در امکان وقوع تجربه است. به نظر کانت، امکان پذیر شدن شناخت گزاره‌های ترکیبی پیشینی در نسبت سوژه و ابژه است. احکام پیشینی در ساحت معرفت شناختی و رویکردهای منطقی کانت اعتبار کلی داشته و ضرورتی عقلانی است. کلیت و ضرورت امر پیشین در نسبت با جهان بیرون است. امر پیشین شرط لازم در معرفت نسبت به اشیاء است. اگرچه تجربه حسی نقطه آغاز شناخت است، اما بدون وجود احکام پیشینی که به عقیده کانت جزو ذاتی ساختار ذهن است معرفت یقینی حاصل نخواهد شد. احکام پیشینی، احکامی کلی، ضروری و مستقل از تجربه است که شرایط امکان تجربه را فراهم کرده و به آن معنا می‌دهد.

هایدگر و مسئله فهم

هایدگر تلقی معرفت‌شناسانه از پیشوند «پیش» را در ساحتی هستی‌شناسانه به کار می‌برد. در معرفت‌شناسی، امر پیشینی، امکانی ضروری، منطقی و عقلانی در ذهن است که بدون ابتدا بر تجربه امکان تحقق آن را فراهم می‌سازد. احکام پیشینی، احکامی ضروری در ذهن و لازمه معرفت ما نسبت به جهان بیرون است. اما در تلقی هایدگر، مفهوم پیش در هستی‌شناسی ویژه‌ای یعنی هستی‌شناسی بنیادین به کار رفته است. هستی‌شناسی بنیادین در حقیقت، تفکر مبتنی بر حقیقت هستی است از جایی که آغاز شده است.^۱ به عقیده هایدگر، فهم هستی مستلزم فهم ساختارهای بنیادین دازاین است. هایدگر پیش از پدیدارشناسی هستی، نخست ساختارهای بنیادین دازاین را پدیدارشناسانه توصیف می‌کند تا از طریق آن به فهم هستی دست یابد. پدیدارشناسی دازاین، همان هرمنوتیک به معنایی است که در تفسیر به کار می‌رود.^۲

هرمنوتیک به معنای تفسیر و تأویل دازاین، در حقیقت فهم فلسفی دازاین و دستیابی به فهم وجود است.^۳ اگرچه هرمنوتیک به طور عام دانشی است که در حوزه تفسیر و تأویل علوم به کار می‌رود، اما هایدگر آن را در نمود کامل نحوه بودن دازاین و چگونگی زیستن وی توصیف

^۱ Heidegger 1993:259

^۲ Heidegger 1996:37

^۳ Heidegger 1996:38

و مدل سازی می‌کند. علم هرمنوتیک در واقع فهم تفسیری، ساختارهای بنیادین دازاین به منظور فهم هستی است. هرمنوتیک به عنوان هستی‌شناسی بنیادین دازاین را در نسبتی با خود قرار می‌دهد که این نسبت همواره «هستی-خود-من» است.^۱ وجود امری است که دازاین بیش از هر چیز با آن ارتباط برقرار می‌کند و تلاش می‌کند تا به فهم آن دست یابد. فهم ماهیت هستی مستلزم هستنده‌ای است که در ذات خود، متناهی است. در حقیقت، جستار در فهم ماهیت دازاین و امکان پرسشگری وی به منظور فهم هستی اساس تفکر مبتنی بر هستی‌شناسی است.

هایدگر فهم هستی‌شناسانه دازاین را تمهیدی می‌داند که از طریق آن می‌تواند به ماهیت هستی دست یابد. تحلیل هستی‌شناسانه ذات متناهی دازاین مستلزم هستنده‌ای پرسشگر است. هستنده‌ای که به باور هایدگر خود ما هستیم.^۲ زیرا ذات دازاین تنها ذاتی است که می‌اندیشد و پرسشگری می‌کند. ایضاً هستی، ایضاً ساحات مغفول مانده دازاین است. هایدگر روش پدیدارشناسی را به منظور تبیین پرسش از معنای هستی برمی‌گزیند. پدیدارشناسی به عنوان یک جریان معرفت‌شناختی سهم وافری از تفکر غرب را به خود اختصاص داده است. هوسرل در آغاز طرح رویکرد پدیدارشناسی سعی می‌کند سنت فراموش شده دکارت را از نو احیا کند^۳ و بنیان فکری تازه‌ای بدون هیچ پیش فرض از پیش تعیین شده‌ای بنا نهد. او ادامه دهنده سنت معرفت‌شناسی و رویکردهای سوپژکتیویستی اندیشه شده دکارت است. به نظر او، شک بهترین روش برای پایش احکام و ضروریات روزمره زندگی است. ما در ساحات زندگی با مسائل بسیاری نظیر مسائل اخلاقی، اجتماعی، دینی و ... مواجه هستیم که هر یک از این احکام از پیش در حیات ما بوده و بخشی از تفکر، نگرش و قضاوت‌های ما را نسبت به جهان شکل داده است.^۴ به زعم هوسرل، پدیدارشناسی بازگشت به صورت محض خود چیزها است، به نحوی که سوژه به مثابه یک من استعلایی بر تمامی هستندگان به تعلیق درآمده استیلا می‌یابد.

^۱ Ibid:42

^۲ Heidegger 1996:7

^۳ هوسرل ۱۳۸۶: ۳۱

^۴ خیازی ۱۳۹۵: ۴۱-۴۰

هایدگر از روش پدیدارشناسی در جهتی کاملاً متفاوت با تفکر هوسرل، بهره‌های بسیاری می‌برد. به نظر وی، پدیدارشناسی به نحوی هستی‌شناسی است.^۱ هستی به نحوی پنهان و پوشیده است و امکان مکشوف شدن ساحات آن وجود دارد. اینجا است که هایدگر پدیدارشناسی را هستی‌شناسی می‌خواند.^۲ از طرفی پدیدارشناسی صرفاً روش استدلال نیست، بلکه توصیف تکوین پدیداری است که امید می‌رود همگان به همین سان رویت کنند.^۳ بنابراین هرمنوتیک پدیدارشناسانه، تحلیلی است که هایدگر در هستی و زمان عرضه می‌کند. یعنی تفسیر و تأویل فرایند تکوین دازاین به منظور دستیابی به فهم هستی. به طور عام فهم هستی از جایی آغاز می‌شود که اندیشه‌گری حضور داشته باشد. اندیشه به هستی و دلمشغولی فهم آن، در با شنده‌ای اندیشه‌شده است که تفکر و فهم ورزی لازمه وجودی او است. هایدگر می‌گوید:

«باشندگان در جهان حضور دارند، اما هر باشنده‌ای نمی‌تواند قدرت پرسشگری داشته باشد. پرسشگری نماد «بودگی» فرد در جهان است. دازاین است که پرسشگری امکان وجودی او است. او می‌تواند به نحوی خاص به بودن خود بیندیشد و فهمی از آن داشته باشد.»^۴ دازاین نمود انسانی است که در آن جای خود حضور دارد. او محل تقرر هستی خویش است. دازاین نحوه بودن ما است.^۵ اندیشه به خود، سرآغاز فهم سایر هستندگان است. بدین معنا او نه تنها به خود می‌اندیشد و برای خود آشکار می‌شود، بلکه خود-فهمی امکان ظهور هستندگان دیگر را فراهم می‌کند. در نهایت، فقط او است که وجود دارد. زیرا به گفته هایدگر، تنها دازاین می‌اندیشد، احساس مسئولیت می‌کند، تصمیم می‌گیرد، می‌فهمد و در اندیشه فهم جهان است. او در مقام کسی است که اگزیستانس دارد. از خود برون می‌جهد و به بیرون می‌ایستد.^۶ بیرون جهیدن امکان طرح اندازی افق تازه‌ای را به دازاین اعاده می‌کند. او به امکانات خود پی می‌برد و انتخاب‌هایی پیش رو دارد.^۷ دازاین بیش از هر چیز واقع بوده و افتاده

^۱ Heidegger 1993:35

^۲ Ibid:35

^۳ Quentin 1965:84

^۴ Heidegger 1962:27

^۵ Heidegger 1999:5

^۶ مک کواری ۱۳۹۶: ۲۷

^۷ Heidegger 1996:42

در جهان است. واقع بودگی، آگاهی از بودن وی در جهان است. واقع بودن در دو ساحت، یکی در نسبت فرد با خود و دیگری در نسبت با جهان است.

دازاین در زندگی روزمره با رخدادها، انتخابها و احکام گوناگونی مواجه می‌شود که همگی نشان دهنده حضور فعالانه وی در جهان است. او در مواجهه با احکام می‌تواند فکر کند و یا تصمیم بگیرد و قضاوت کند. مواجهه با رخدادها، پیش از آنکه ما را با جهان مقابلمان معطوف کند، نوعی بازنگری در درون خود ما است. به دیگر سخن، هر فرد نحوه بودن خاص خود را دارد که شیوه زندگی و نگرش وی به جهان است. با این توصیفات در-جهان-بودن نخستین ویژگی دازاین است. دازاین بودن در جهان است.^۱

هایدگر در بررسی پدیدار شنا سانه دازاین نحوه بودن وی در جهان را تحلیل می‌کند. یک فرد چگونه در جهان حضور یافته است. او خود را چگونه می‌فهمد و فهم از سایر هستندگان چگونه است. وی در رهیافت سوم کتاب هستی و زمان به بررسی چگونگی فهم و مؤلفه‌های آن و به شکل در ست فهمیدن دازاین می‌پردازد. دازاین با حضور در جهان به فهم به عنوان موقعیتی که او را در نسبت با خود و جهان قرار می‌دهد، دست می‌یابد. به نظر هایدگر، فهم امری بیرونی در مکانی خاص نیست که با کشف آن به درکی صحیح دست یابیم، فهم در بطن ذرات هستی و جزو جدانشدنی فرد است. در واقع فهم به بودن فرد در جهان مرتبط است.^۲

پیش؛ ساختاری وجودی در هستی‌شناسی هایدگر

مشخصه فهم در فرافکنی است. دازاین امکان‌هایش را به سوی جهان فرامی‌افکند و جهان نیز در نسبت با امکانات وی به کار می‌آیند. دازاین جهان را به شکل بودن-با و بودن-در آن تجربه می‌کند و آن را می‌فهمد. بودن در جهان به معنای بودن با دیگران است. دازاین به شکل اصیل با اشیاء ارتباط یافته و آنها را دم دست قرار می‌دهد و در نسبت با دیگران نیز به نحوی هم-دازاین با آنها است.^۳ او علاوه بر فهم دیگری، قادر به فهم امکانات خود است. دازاین در جریان فهم، امکان‌هایش را طرح اندازی می‌کند. افکندن طرح به معنای فهم آن طرح است. زمانی که دازاین به امکان‌هایش پی می‌برد، در راستای آن شروع به طرح اندازی

^۱ Heidegger 1999:62

^۲ Heidegger 1962: 191-192

^۳ Heidegger 1996: 118

می‌کند. بسط امکانات طرح اندازی شده دازاین فهم نامیده می‌شود.^۱ فهم به وجود دازاین گره خورده است.^۲ فهم به مثابه امکانی پرتاب شده به سوی اشیاء است. اشیاء در تعامل و کاربردشان به جهان معنا وارد می‌شوند.

در تأویل نیز چنین رویدادی رخ می‌دهد. یکی از مشخصه‌های فهم تأویل است. تأویل فراقنی پیش دآوری‌ها و پیش فرض‌های درونی دازاین به سوی یک اثر است. در نگاه هایدگر، هر فهمی مسبوق به یک پیش فهم است. بدون پیش فهم، فهم یک موضوع هرگز تحقق نمی‌یابد.^۳ فهم و تفسیر هرگز فهم چیزی بدون پیش فرض نیست.^۴ هایدگر در تحلیل مفهوم فهم، پیش ساختارها^۵ را از مؤلفه‌های اساسی آن فرض می‌کند. به تعبیر وی فهم، تفسیر چیزی است که در پیش - ساختارها رخ می‌دهد.^۶ فهم همراه با ساختارهای پیشین از پیش تعیین شده شکل می‌گیرد. به گمان هایدگر، فرایند فهم بدون ساختارهای پیشین که باز نمود اندیشه انسان است، رخ نمی‌دهد. فهم در ساحت پیش - ساختارها است. فهمی مستقیم وجود ندارد که عاری از پیش ساختارها باشد.^۷ هایدگر به سه ساحت متفاوت در تلقی از پیش - ساختار اشاره می‌کند که هر یک به موقعیت دازاین در جهان و در نسبت با اشیا مرتبط است. پیش - دید،^۸ پیش - داشت^۹ و پیش - برداشت.^{۱۰} وی با تأملی هستی‌شناسانه تعریفی از این سه اصطلاح ارائه کرده است و به طور عام اشاره به کنشی می‌کند که فرد پیش از مواجه شدن با جهان، مفاهیمی را به طور پیشین در ساحت وجودی خود داشته است. پیش - دید به معنای رؤیت از قبل به سمت چیزی است. پیش - داشت امری است که فرد از قبل داشته و به فهم درآمده است. پیش - برداشت، برداشت‌هایی است که از پیش براساس قابلیت‌های

^۱ bid:148

^۲ پالم ۱۳۹۳: ۱۹۵-۱۹۴

^۳ Heidegger 1962:191-192

^۴ Heidegger 1997:150

^۵ Fore – structure

^۶ Ibid:150

^۷ اشمیت ۱۳۹۵: ۱۳۸

^۸ Fore – sight (vorsight)

^۹ Fore – having (vorhabe)

^{۱۰} Fore – conception (vorgriff)

مشخص معین شده است.^۱ براساس تحلیل هایدگر، پیش - ساختار کانون فهم هستی است و اساساً تفسیر مبتنی بر پیش - ساختارها است.^۲ پیش - ساختار وجه تعیین یافته یک متن است که به شکل پیشین در وجود دازاین حاضر است. فهم زمانی رخ می‌دهد که امکان‌های پنهان متن و یا جهان به کمک پیش - ساختارها آشکار شده و تعیین می‌یابند. به باور هایدگر، تحقق این امکان لازمه فهمی پیشین از موضوع است.^۳

مفهوم «پیش» در نظر هایدگر، درک پیشینی از مفهوم بودن و هستی است که بنیاد هر نوع شناخت در ساحت تجربه است.^۴ تلقی هایدگر از مفهوم پیش رویکردی هستی‌شنا سانه به همراه تلقی معرفت‌شناختی است. به نظر می‌رسد هایدگر در تحلیل بسیاری از مفاهیم هستی‌شنا سانه به ساحت معرفت‌شناختی رجوع داشته و تحت تأثیر آن است. وی در نسبت بسیار نزدیکی با کانت، با رویکردی هستی‌شنا سانه به شرح و تفسیر آثار کانت می‌پردازد و رویکرد کانت را نه معرفت‌شناختی بلکه رویکردی هستی‌شنا سانه می‌داند.^۵ هایدگر علاوه بر خوانش آثار کانت، بسیاری از مفاهیم را از وی به عاریت گرفته و با نگاهی هستی‌شنا سانه در آثار خود به کار می‌برد. در تلقی هستی‌شناختی، پیشوند «پیش» درک و دریافت پیشین از هستی است که امکان معرفت‌تجربی از موجودات جهان است. دازاین پیش از آنکه وجوه هستی‌شناختی پیشوند «پیش» را در سنت و جامعه فهم کند، نخست بایستی به وجود به مثابه امری درونی بیندیشد. اندیشه به وجود به شکل پیشین بخشی از ساختار وجودی دازاین است. به زعم هایدگر، پیش نه در ساختار ذهن، که متعلق به بنیاد وجودی دازاین است. هایدگر در هستی و زمان به منظور ایضاح مفهوم پیشین می‌گوید، زمانی که ما تصویری از شی در ذهن داریم و یا پرسشی مطرح می‌کنیم، به نظر می‌رسد پیش فهمی از آن شی در ذهن داریم. برای مثال، زمانی که از ماهیت هستی پرسش می‌کنیم، گویا در درون خود فهمی پیشین از مفهوم هستی داشته‌ایم و اکنون به سراغ داده‌ها و گزینش‌های گوناگون می‌رویم تا نتایج بهتری

^۱ Heidegger 1996:150

^۲ Ibid

^۳ Ibid :194

^۴ Heidegger 1997:48

^۵ Heidegger 1962:21

کسب کنیم.^۱ بنابراین برای شروع فهم، ما پیش فهمی از وجود داریم. پیش فهمی که امکان‌های فهم آغازین و نتایج حاصل منوط به آن است. دازاین پیش از مواجه شدن با جهان، معرفتی پیشین به وجود خود دارد که این معرفت، امکان درک تجربیات بیرون را فراهم کرده است. به عقیده هایدگر لازمه شناخت جهان، شناخت پیشین از هستی فرد به عنوان یک هستنده در جهان است. ادراک پیشین از وجود، در حقیقت ادراک پیشین از موجود است. دازاین به شکل پیشینی درک می‌کند که اشیاء در جهان حضور دارند، زیرا اشیاء در نسبت با دازاین ظهور می‌یابند. این تداعی و ظهور اشیاء نه به شکل معرفت‌شناختی است که در آن، ذهن معنادهنده و تمامیت بخش جهان بیرون است، که در ساحتی هستی‌شناسانه دازاین اجازه می‌دهد تا اشیاء از ناحیه خودشان ظهور یابند.^۲ ظهور اشیاء به منزله ظهور هستی آنها است. به زعم هایدگر، شی نیز در نسبت با دازاین اجازه حضور می‌یابد، زیرا خود صاحب هستی است. دازاین با درک وجود خود به شکل پیشین، وجود خود را درک می‌کند و به صورت تجربه‌ای مستقل آن را قابل فهم می‌کند. امر پیشین به گفته هایدگر، احکامی هستند که بدون آنها ادراک هستی امکان پذیر نخواهد بود. زیرا هر نوع شناخت انتیکی معطوف به ادراک هستی آن شی است، به نحوی که دازاین می‌فهمد تداعی اشیاء در حقیقت تداعی هستی آنها است، به همان نحو که وجود دارند. این مسئله نشان می‌دهد در پدیدارشناسی هستی‌شناسانه هایدگر و در توصیف مواجهه دازاین با خود و جهان، مفهوم پیش حلقه ارتباط و اتصال میان دازاین و امکانات وی در نسبت با جهان است. به گفته هایدگر، هر فعالیتی که انجام می‌دهیم، م سبق به فهم پیشینی از ساختار آن است. پیش-ساختارها، ساختارهای پیشینی هستند که قوام بخش وجود بوده و بدون آن شناخت و فهم اولیه تحقق نمی‌یابد.^۳ در حقیقت ساختارهای پیشین، شالوده فهم بنیادین از مفهوم هستی است. چنین تلقی از مفهوم پیش در اندیشه هایدگر، در نسبت بسیار نزدیکی با مفهوم پیش در معرفت‌شناسی کانت است. به نظر می‌رسد این مفهوم در معرفت‌شناسی کانت حضور داشته و اکنون در اندیشه هایدگر با رویکردی هستی‌شناسانه ادامه حیات داده است. اما اینکه خاستگاه

^۱ مک کواری ۱۳۹۵: ۲۳-۲۲

^۲ Heidegger 1996:34

^۳ Heidegger 1962:194, Ricoeur:1990:5-55

مفهوم پیشین و یا پیشوند پیش کجا است، در تفسیرهای معرفت‌شناختی و تفسیرهای هستی‌شناختی چالش‌های فراوانی ایجاد کرده است.

در اندیشه هایدگر، برخلاف جریان‌های سوپژکتیویستی، هستی‌شناسی مقدم بر معرفت‌شناسی است. وی در نقد به کانت می‌گوید، اساس شناخت، پیش از تجربه منوط به دریافت پیشینی از وجود موجودات است. به دیگر سخن، هر نوع شناخت انتیکی معطوف به شناختی انتولوژیکی و مبتنی بر ادراکات پیشین ما از هستی است. هایدگر بنیاد شناخت را معرفتی پیشین از وجود موجودات می‌داند. شناخت پیشین در اندیشه کانت، شناختی است مبتنی بر ساختار ذهن که شرایط وقوع تجربه مشروط بر آن است. اما در حقیقت شناخت پیشین درک ما از هستی است که امکان ظهور شی را فراهم کرده است.^۱ به عبارتی دیگر، مفهوم پیشین، درک پیشین از مفهوم وجود است که پیش از پرسش، فهمی از آن در درون خود ما است.^۲ معنای اصیل بودن دازاین، توجه به نحوه بودن وی در نسبت با خود است.

هایدگر واقع بودگی دازاین را در خود-فهمی وی جستجو می‌کند. دازاین در حالتی از خود تفسیرگری قرار دارد.^۳ در حقیقت واقع بودگی شرایط فهم دازاین نسبت به خودش است.^۴ وی در فهم از خود اجازه می‌دهد سایر هستندگان حضور یابند. چگونگی حضور دازاین در جهان و فهم آن از طریق خود، نحوه‌ای از امکانات پیشین واقع در او است. دازاین به شکل پیشینی به خود می‌اندیشد. اندیشه به خود بخشی از ساختار پیشین در هستی‌شناسی بنیادین است. به نظر می‌رسد هایدگر تعریف پیشین از کانت را به همان صورت اما با الفاظی انتولوژیکی به کار می‌برد. در اندیشه کانت، امر پیشین جزو ساختار جدانشدنی ذهن بوده که قوام دهنده ادراکات حسی است. در اندیشه هایدگر، حکم پیشین جزو ساختار لاینفک وجود دازاین است. یعنی تا زمانی که دازاین همچون باشنده‌ای در جهان حضور دارد و بودنی را با خود حمل می‌کند، درک پیشین از وجود، در درون وی است. دازاین آن را ایجاد نمی‌کند، آن جزو ساختار وجودی وی است.

^۱ Heidegger 1962:48

^۲ Heidegger 1997:48

^۳ Heidegger 1999:11

^۴ Ibid:12

پیش - ساختار؛ محصول سنت و جامعه

به نظر هایدگر، بخشی از وجوه هستی‌شناختی احکام پیشین، متعلق به سنت و جامعه است. سنت تمامی ساختارهای خرد و کلانی است که در درون یکدیگر تنیده و هم پوشانی هم‌اند.^۱ سنت متعلق به جهانی است که دازاین در آن حاضر است. در - جهان - بودن، دازاین را به انسانی بدل می‌کند که صرف نظر از درک پیشینی از مفهوم وجود، او را به سنت و جامعه زیسته در آن گره می‌زند. به زعم هایدگر، انسان هستنده‌ای است که جامعه، فرهنگ، سنت و تاریخ از استلزامات وجودی او است.^۲ دازاین ارتباط ناگسستنی با سنت دارد. هایدگر معتقد است تعلق دازاین به سنت، به شکل پیشین به زمانندی و تاریخی بودن وی مرتبط است. زمانی که دازاین بودن در جهان را تجربه می‌کند، به نحوی به آن متعلق بوده و با آن درگیر است. تعلق، نسبت ذاتی روابط درگیری دازاین و جهان را تعیین می‌کند.^۳ جهان تعیین‌کننده حدود فهم هرمنوتیکی دازاین است. بودن در جهان پیش شرط زمانندی و تاریخمندی دازاین است.

هایدگر پیش از بررسی ساختاریت پیش - ساختار، نخست از زمانندی و تاریخمندی به شکل مبسوط در هستی و زمان سخن می‌گوید. به زعم وی، پیش - ساختار محصول زمانندی و تاریخت دازاین است. هایدگر در فرازهای بسیاری از کتاب هستی و زمان، به زمانندی دازاین که شرط امکان تاریخمندی وی است، تصریح داشته است.^۴ زمانندی امکان ذاتی دازاین است. دازاین گذشته‌ای را به ارث می‌برد و با آن امکان انتخاب و تصمیم‌گیری‌های حال را شکل می‌دهد. او آینده‌ای را طرح اندازی می‌کند. آینده‌ای که گذشته و حال در صورتبندی آن بسیار تأثیرگذارند. نحوه بودن دازاین و آنچه می‌اندیشد، ماحصل ساختارهای پیشین ذهن است که از گذشته به ارث برده است. زمانندی از تاریخت دازاین اعاده اعتبار

^۱ خبازی ۱۳۹۴: ۲۱^۲ Munhall 1989:21^۳ خبازی ۱۳۹۴: ۲۶۸^۴ Heidegger 1962:278,432,433,434

می‌کند. گذشته، حال و آینده دازاین بخشی از تاریخ وجودی وی است. هر فرد در جهان، زمان و تاریخ خاص خود را دارد و بالطبع هر یک وجه وجودی دازاین را شکل داده است.^۱ تاریخمندی مفهومی است که گادامر در بسط هرمنوتیک فلسفی و بحث در رابطه با ماهیت فهم به سیار از آن بهره برده و از این نظر به سیار تحت تأثیر هایدگر است. او بخش و سببی از کاربرد مفهوم پیش داوری را در بسط تاریخمندی فهم دازاین قرار می‌دهد. تاریخمندی، نه فقط تاریخ گذشته، حال و آینده فرد را شکل می‌دهد، بلکه تاریخ اجتماعی است که فرد در آن زیسته است. واقعیات تاریخ، واقعیات وجودی فرد و جامعه است. تاریخ صرفاً رخداد حوادث و ثبت و ضبط وقایع تاریخی نیست. انسان از آن رو که تاریخی است، به مطالعه تاریخ می‌پردازد. تاریخمندی در حقیقت، تاریخ وجودی دازاین در سه ساحت گذشته، حال و آینده است. زمانمندی و تاریخمندی به شکل پیشین به موقعیت فرد در جهان مرتبط است. فرد، بودن در جهان را تجربه می‌کند و این تجربه در زمانی خاص و تاریخی محدود شکل می‌گیرد. در این فرایند، به شکل پیشینی، بخشی از تاریخ و فرهنگ زمانه حاضر به انسان منتقل می‌شود. انتقال سنت در واقع چگونگی فهم ما از جهان است.^۲ شیوه‌های متفاوت فهم از نظر هایدگر، به تجارب زیسته فرد و شیوه بودن وی در جهان مرتبط است.

به نظر می‌رسد پیش - ساختار در اندیشه هایدگر و پیش - داوری در نظر گادامر، محصول زمانمندی و تاریخت دازاین است. زمانمندی و تاریخمندی نحوه وجودی دازاین است. در نظر هایدگر، سنت و جامعه تعیین وجوه هستی‌شناختی پیش - ساختار است. پیش - ساختار محصول سنت، تاریخ، فرهنگ و زبانی است که دازاین آنها را به ارث برده است. فهم معطوف بر پیش - ساختارها است، مفاهیمی که به شکل پیشین بخشی از وجود دازاین است. دازاین از ابتدای ورود به جهان، در سنت امکانات وجودی اش قوام می‌یابد. پیش - ساختارها در حقیقت در سیاق با تاریخ، روح زمانه و وضعیت سیاسی و اجتماعی و نسبت زبانی هر فرد با جامعه شکل می‌گیرد. بنابراین فهم امری خودبنیاد نیست. امری نیست که در خلأ رخ دهد. فهم با تاریخ بودن فرد و درک ساحت گذشته (سنت)، حال (مواجهه با رویدادها) و آینده که همگی بخشی از پیش - ساختارهای وجودی دازاین را شکل می‌دهند، در ارتباط است. وانکه در تفسیر مفهوم پیش - ساختار می‌گوید:

^۱ Ibid:434

^۲ Koch.1996:831

«ما در مواجهه با هستندگان، آنها را در سیاق خاصی قرار می‌دهیم و این واقع بودگی ما است که می‌توانیم هستندگان را از منظر خاص خودشان بفهمیم. در حقیقت پیش- ساختار، سرآغاز فهم ما است و بدین گونه است که گویا مفاهیمی از قبل در ساخت وجودی دازاین حضور داشته و تثبیت شده‌اند.»^۱

تحلیل هرمنوتیکی گادامر از فهم و پیش- داوری

گادامر در سراسر کتاب حقیقت و روش، با نقد دیدگاه‌های هرمنوتیک سنتی و جریان‌های پوزیتیویستی سعی می‌کند، به تبیین آرای خود در رابطه با مسئله فهم بپردازد. به گفته وی، راه وصول به فهم حقیقی، روشمند و مبتنی بر ارائه اصول و قواعد کاربردی نیست.^۲ گادامر در بخش دوم کتاب حقیقت و روش، به شکل مبسوط به تبیین فهم و تجربه هرمنوتیکی خویش می‌پردازد. دلم شغولی وی، دلم شغولی‌ای فلسفی است. پرسش بر سر این مسئله نیست که چطور می‌فهمیم و یا به چه ابزارهایی برای فهم نیازمندیم، پرسش گادامر در حقیقت، پرسشی معرفت‌شناختی است که رخداد فهم چگونه امکان‌پذیر می‌شود.^۳ این دلم شغولی فلسفی- معرفت‌شناختی، هرمنوتیک روش شناختی را به هرمنوتیک فلسفی مبدل ساخته است. به زعم گادامر، هرمنوتیک به دنبال روش جدیدی برای فهم نیست، بلکه شرایط وقوع فهم را بررسی می‌کند. او در ادامه می‌گوید، هرمنوتیک از جایی آغاز می‌شود که ما در پی فهم، با زبان متن و نیز با سنتی که به ارث برده و با آن ارتباط برقرار می‌کنیم، مرتبط می‌شویم.^۴ مطابق این گفته، گادامر فرایند فهم را براساس رویکردی معرفت‌شناختی و با توصیفی هستی‌شناسانه از سنت و پیش- داوری تبیین می‌کند. به عقیده وی، سنت نقطه عزیمت همه افعال فهم است^۵ و هر فهمی مستلزم پیش‌داوری است. پیش از این ذکر شد، در تحلیل هایدگر از فهم، پیش- ساختار قوام وجودی دازاین و شیوه نگرش وی به جهان بیرون است. بدون پیش‌فرض هیچ‌گونه فهمی رخ نمی‌دهد. دازاین زمانی که به فهم چیزی مبادرت می‌ورزد، امکان‌هایش را در اشیاء فرامی‌افکند تا اشیاء امکانات نهفته خود را آشکار سازند. فرافکنی به نحوی امکان

^۱ Wranke. 1987:77

^۲ Gadamer. 1989:551

^۳ Gadamer. 1994:xxix-xxx

^۴ Gadamer 1994:295

پیشین دازاین است که در نسبت با شی آن را قابل فهم می‌کند. نکته حائز اهمیت در نظر هایدگر نسبت پیش-ساختارها به مثابه امکانی است که نمی‌تواند به صورت اتفاقی و براساس افکاری خیالی و عوام فهمانه به هر شی اطلاق شود، بلکه بایستی پشتوانه علمی داشته و بر حسب خود اشیاء تضمین شده باشد.^۱

در واقع، پیش-ساختار می‌بایست مبتنی بر ساختار هر شی باشد تا شی بتواند با دریافت آن امکانات خود را تعیین بخشد. این ادعای هایدگر آغاز تحلیل معرفت‌شناسانه گادامر از فرایند فهم و مفهوم پیش‌داوری است. فرایند فهم در اندیشه گادامر، از طریق دو رویکرد تبیین است: رویکرد معرفت‌شناختی و رویکرد هستی‌شناختی. گادامر در رویکرد معرفت‌شناختی سعی می‌کند به این پرسش پاسخ دهد که پیش‌داوری چگونه می‌تواند مبتنی بر خود اشیاء و منطبق با آن باشد. گویا گادامر پرسشی ارسطویی مطرح می‌کند و در جستجوی مطابقت و هم‌پوشانی ذهن و عین و به تعبیر کانت، سوژه و ابژه است. رویکرد گادامر نسبت به پیشوند «پیش» در پیش-ساختار، رویکردی معرفت‌شنا سانه است. وی در موضعی تازه اصطلاح پیش-ساختار را به پیش-داوری تغییر داده و با استدلالی بحث‌برانگیز از موضع خود دفاع می‌کند. واژه پیش‌داوری در زبان آلمانی با پیشوند Vor به معنای پیش و Urtaile به معنای داوری و حکم است.^۲ در اصطلاح پیش‌داوری حکمی است که قبل از بررسی و اقامه دلیل، تأیید آن صادر می‌شود. پیش‌داوری در اندیشه گادامر، صرفاً مفهومی وجودی نیست. در ساحت معرفت‌شناختی پیش‌داوری «پیش» متعلق به ساختار پیشین ذهن و ضرورت ذاتی آن است. از جنبه دیگر سنت و جامعه، وجوه هستی‌شناختی پیشوند «پیش» در پیش‌داوری است. انسان به پیش‌ساختارها و پیش‌داوری‌های به ارث رسیده تعلق دارد. او بخشی از تاریخ، فرهنگ و سنتی را با خود به همراه دارد که با داشتن آن شرایط وقوع فهم تحقق می‌یابد. پیش‌داوری بنیاد فهم فرد نسبت به جهان است. به باور گادامر، پیش‌داوری آنقدر در فهم هستی ما دارای اهمیت است که بدون آن عملاً فهمی رخ نمی‌دهد. پیش‌داوری دقیقاً از جایی آغاز می‌شود که فهم آغاز شده است و بدون دخالت آن معنای متن و یا نسبت فرد با

^۱ Heidegger 1996:153

^۲ Prejudgment (Vorurteile)

جهان غیرممکن است.^۱ به نظر می‌رسد گادامر با دغدغه‌ای معرفت‌شناختی و نیز هستی‌شناختی به تحلیل پیش‌داوری می‌پردازد. وی سعی می‌کند با نگاهی معرفت‌شناخته‌ای اصالت از دست رفته پیش‌داوری را که با گذر از جریان‌های روشنگری ایجاد شده است، مجدداً احیا کند. او تلاش می‌کند اساس مشروعیت پیش‌داوری‌ها را با رویکردی معرفت‌شناسانه و با تکیه بر عقل تأیید و تصدیق کرده و با یافتن معیارهایی اصیل پیش‌داوری‌های مشروع را از غیر مشروع متمایز نماید.^۲ مهمترین معیار نزد گادامر عقل است. وی در نقد به جریان‌های روشنگری که به وجه سلبی پیش‌داوری‌ها اشاره داشته و آن را مانع جدی فهم و تبیین عقلانی معرفی می‌کردند، تصریح می‌کند؛ پیش‌داوری‌ها مبتنی بر عقل بوده و عقل ضرورت ذاتی آن است.^۳ به زعم وی عقل جدای از سنت و جامعه نیست. عقل مسؤل سیالیت سنت است.

گادامر معتقد است پیش‌داوری‌ها بایستی با شناختی عقلانی توجیه منطقی پیدا کنند.^۴ او علاوه بر نقد جریان روشنگری، تحت تأثیر آن نیز است. پیش‌داوری‌ها چنانچه اگر بر مبنای روش‌های عقلانی تثبیت و تأیید شوند، می‌توانند به فهم صحیح منتهی شوند. پیش‌داوری پیش از دلالت بر فرهنگ‌پذیری، سنت و هنجارهای به ارث رسیده، ساختاری مبتنی بر عقل است. گادامر به سویه ایجابی پیش‌داوری که در انقیاد بودن عقل است، تأکید داشته است. پیشوند «پیش» در پیش‌داوری همانند پیش‌ساختار متعلق به ساختار پیشین ذهن بوده و از مرجعیت عقل اعاده اعتبار می‌کند.

به نظر می‌رسد بنیاد فکری گادامر در تحلیل مؤلفه‌های فهم براساس بنیادی معرفت‌شناختی و نیز هستی‌شناختی است. پیش‌داوری براساس بنیادی معرفت‌شناخته‌ای و با شناختی عقلانی توجیه پذیر می‌شود. صرف نظر از این مسئله، پیش‌داوری، دارای ضرورتی تاریخی است. ما در فرایند فهم به گونه‌ای با زیستن در تاریخ، بسیاری از پیش‌داوری‌ها را از گذشته تا حال و در طی فرایند فرهنگ‌پذیری به ارث می‌بریم. به همین دلیل، گادامر پیش‌داوری را واقعیت تاریخی هر فرد می‌داند^۵ و به مثابه امری پنهان در هر فرد است؛ امری است که در جریان

^۱ Gadamer 1994:267,284,285

^۲ Ibid:277

^۳ Ibid:281

^۴ Ibid:271,273

^۵ Grondin 1994:276,277

جامعه پذیری، از سنت خویش به ارث برده و آن را می‌پذیریم. ظهور وجوه هستی‌شناختی پیش‌داوری در سنت و جامعه است. پیش‌داوری نه تنها ضرورتی مبتنی بر عقلانیت است، که جامعه نیز تداعی وجه هستی‌شناختی آن است. همانطور که هایدگر خود فهمی را شرط امکان فهم جهان تلقی کرده است، گادامر می‌گوید: «ما پیش از خود فهمی نخست در جامعه، خانواده و سنت آغاز به فهم می‌کنیم. ما پیش از خود‌نگری متعلق به تاریخ و سنت زمانه خود هستیم. بنابراین، پیش‌داوری واقعیت تاریخی هر فرد را می‌سازد.»^۱ تاریخمندی شرط دیگر امکان فهم است. گادامر به تبعیت از هایدگر هم به تاریخ وجودی فرد توجه می‌کند و هم به سنتی که فرد آن را پذیرفته و بر او اعاده شده است.

مرجعیت و سنت دو امر اصیل عقلانی

گادامر به منظور اثبات اصالت عقلانی پیش‌داوری از دو مفهوم مرجعیت^۲ و سنت^۳ به عنوان دو امری نام می‌برد که از پیش‌داوری اعاده اعتبار می‌کند. وی معتقد است، مرجعیت اصالتی عقلانی داشته و بنیاد آن بر مبنای عقل است. مرجعیت به باور سنت‌روشنگری امری بی اعتبار و اصالتی کورکورانه است و اطاعت از هر امری است که مبتنی بر بنیاد عقل نباشد. اما به باور گادامر، مرجعیت تصدیق و تصمیمی عقلانی است و منبع اصیل پیش‌داوری است، چرا که بر مبنای عقلانیت بنا شده است. این مسئله‌ای است که جریان روشنگری از درک آن ناتوان بوده است.^۴ سنت نیز از عقل تبعیت می‌کند.

گادامر به تأسی از هگل، عقل را فرزند سنت می‌داند و سنت را جهانی فرض می‌گیرد که عقل در آن به بلوغ رسیده و در حال حرکت است. سنت عنصری است که بایستی پذیرفته شده، تأیید و حفظ شود.^۵ گادامر می‌گوید، بسیاری از مفاهیم، آداب و رسوم، باورها و هنجارهای فردی و اجتماعی در درون سنت شکل گرفته و حفظ می‌شوند. سنت امری زنده و با عقلانیتی همگانی توأمان است. آن به مثابه تمامیت جهان در همه حال به شکلی زنده و پویا خود را در ساحاتی تازه عیان می‌کند. سنت محقق نشده و همواره در حال نو شدن است.^۶ بنابراین،

^۱ Ibid:276

^۲ Authority

^۳ Tradition

^۴ Grondin 1994: 280

^۵ Ibid:281

عقلانیتی سیال همواره در درون سنت حضور دارد. به تعبیر گادامر، پیش داوری را می‌توان با مشارکت جستن در رویدادی از سنت مورد بررسی و تأمل قرار داد.^۱ هدف اصلی تبیین و توصیف مرجعیت و سنت، اعتبار عقلانی آنها است که بر اعتبار عقلانی پیش داوری افزوده است.

گادامر سعی می‌کند دو جریان معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی را با هم در ساحت هرمنوتیک فلسفی، به منظور اثبات امکان پذیر بودن فهم صحیح به کار ببرد. به زعم وی، پیشوند «پیش» پیشینه‌ای معرفت‌شناسی دارد اما با ضرورتی هستی‌شناسانه قابل تفهیم و تبیین است. در حالی که کانت احکام پیشین را در ساحت معرفت‌شناختی، جزو ساختار ذهن دانسته که تعیین تجربه‌های جهان منوط به آن است. هایدگر اصطلاح «پیش» را در ساحتی هستی‌شناسانه به عنوان وجه وجودی دازاین تلقی می‌کند. ادراک پیشین، درک فهم وجود به شکل پیشین و متعلق به هر فرد است. فرد با فهم وجود به شکل پیشین قادر به فهم سایر هستندگان است. نزد دازاین ظهور شی در حقیقت ظهور هستی آن شی است که به شکل پیشین، بر دازاین تداعی می‌شود. نمی‌توان در فرایند گزینش صحیح از فهم پیش ساختارها اجتناب کرد، زیرا فهم اساساً تفسیری مبتنی بر پیش ساختارها است. گادامر سعی کرده است پیشوند «پیش» را در دو تلقی معرفت‌شناسانه و هستی‌شناسانه به کار ببرد. به نظر وی، عقل محصول سنت و جامعه است. فهم صحیح مبتنی بر شناختی عقلانی و با تکیه بر وجهی هستی‌شناسانه است. در وجه معرفت‌شناختی، چگونگی اعمال بنای پیش فرض‌ها بر شی و فهم صحیح از آن مبتنی بر توجیهی عقلانی و عملکردی ذهنی است. به باور گادامر، عقل می‌تواند معیار گزینش فهم صحیح از غیر آن باشد. پیش داوری‌های مشروع یعنی پیش داوری‌هایی که از مرجعیت عقل تبعیت می‌کنند، متعلق به سنتی است که در آن شکل یافته است. گادامر تعارض میان جریان روشنگری و سنت را تعارضی غیر عمد می‌داند. او به منظور رفع تعارض به ساحتی فراتر از دو ثنویت رفته و از ایده *Aufhebung* هگل کمک می‌گیرد. همان طور که در این ایده هگل سعی کرده است به افقی فراتر از عناصر متضاد رفته و با حفظ و رد شماری از عناصر، سنتز تازه‌ای ایجاد کند، گادامر نیز از تعارض میان سنت و روشنگری فراتر می‌رود. او نیز همانند هگل پاره‌ای از عناصر دو مرجع را پذیرفته و پاره‌ای را رد می‌کند. او ایده امکان فراروی عقل مطلق را به طور کامل نمی‌پذیرد، به باور وی عقل خود

^۱ Gadamer 1991:296

وابسته به شرایط انضمامی و تاریخی است. تاریخ امکان حرکت عقل را فراهم ساخته است. سنت و تاریخ شرایط داده شده‌ای است که عقل در آن اعلام حضور می‌کند.^۱ سنت و عقل هیچ یک فراتر از دیگری حرکت نکرده است.

به باور گادامر، برخلاف باورهای جریان رو شنگری شکافی میان عقل و سنت وجود نداشته است. سنت و عقل همواره به هم گره خورده‌اند.^۲ سنت وصف تاریخ شخصی یک فرد و باورهای عرفی یک جامعه نیست. سنت تاریخ شکل یافته یک جامعه است. امری است که ما با قرارگیری در آن، آن را پذیرفته و حفظ می‌کنیم. از نظر گادامر سنت، وجوه هستی‌شناختی پیش‌داوری است. دانشی که فرد کسب می‌کند منوط بر پیش‌داوری یک فرد یا یک جامعه خاص نیست، بلکه محصول تاریخ است. در اندیشه گادامر، پیش‌داوری هم مبتنی بر عملکرد ذهن و هم حیث وجودی انسان است. آن امری است محصول سنت که در حال و گذشته در حال آمد و شد است.^۳ بنابراین رخداد فهم، تولید فهم است نه بازتولید آن. مادامی که سنت خود را در ساحاتی تازه عیان می‌کند، فهم نیز رویدادی دوباره است. رویدادی است که زمان سامان دهنده آن است. پیش‌داوری تلفیق هستی ما با سنت است. سنتی که ما در آن سکونت داریم. به گفته گادامر ما نمی‌توانیم خودمان را جدای از سنت فرض کنیم، زیرا سنت مکان شکل‌گیری تعینات فردی و اجتماعی ما است. در درون سنت است که ما قادر به فهم مفاهیم خواهیم بود. بنابراین، پیش‌داوری تلفیقی از تفکر ما با سنت است، جستاری در زبان، ذهن و هستی است.

نتیجه‌گیری

بسیاری از مفاهیم در تاریخ تفکر دارای این قابلیت هستند که به چالش‌های معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی ورود یابند. این مفاهیم صرف نظر از ساختارهای درون بنیادین، در ساحت معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی جنبه‌های دیگری از خود را بسط و گسترش می‌دهند. امر پیشین اصطلاحی است که با ورود به ساختارهای فکری فیلسوفان و تلقی‌های متفاوت از آن، توانسته است وجوه پنهان و آشکار خود را تعیین بخشد. امر پیشین به عنوان یکی از مفاهیم

^۱ Gadamer. 1989:277

^۲ Weinsheimer. 1985:165

^۳ Gadamer. 1989:290

بنیادین در معرفت‌شناسی کانت حضور داشته و شرط تعیین حکم ناظر بر واقع است. اگرچه این مفهوم با کانت ظهور خود را اذعان داشته است، اما تأمل در گفته‌های فیلسوفان متقدم و جوه متفاوتی از امر پیشین را به ذهن متبادر می‌کند. صرف نظر از تأویل‌های گوناگون در رابطه با امر پیشین به شکل تصورات فطری، نظریه یادآوری، مقولات، قیاس و استقراء در منطق ارسطویی و پیش فرض‌های پیشاشناختی در اندیشه سوفسطاییان، این پیشوند در تفکر کانت صورت بخش گزاره‌های خام ورود یافته به ذهن است.

کانت ضمن تعیین حدود شناخت، تحقق احکام شناختی را متضمن ورود داده‌های حسی خام به قالب‌های پیشینی ذهن می‌داند. به زعم وی، امر پیشین جزو ساختار بنیادین ذهن است که به صورت قالب‌های پیشینی، احکام پراکنده ورود یافته را نظم و انسجام می‌بخشد. امر پیشین به گفته کانت ساخته ذهن و لازمه تحقق احکام معرفت شناختی در ساحت تجربه است. در حقیقت ذهن بعد از ورود داده‌های خام و پیش از صدور احکام در فاهمه، به شاکله سازی مفاهیم می‌پردازد. شاکله سازی بخش مهمی از ساختار پیشین ذهن است، که هم صورت بخش داده‌های خام بوده و هم واسطه میان ادراک حسی و فاهمه است. تلقی معرفت‌شناسانه از امر پیشین در اندیشه هایدگر در ساحتی هستی‌شناسانه تداعی شده است. امر پیشین در تفکر هایدگر بنیاد وجود دازاین است. دازاین به شکل پیشینی به وجود خود در جهان واقف است. درک وجود خود، شرط امکان فهم نسبت به سایر هستندگان است. امر پیشین درک پیشینی از وجود است که بنیاد شناخت در ساحت تجربه است. امر پیشین در فرایند تأویل نیز حضور دارد. تأویل فرایندی است که متضمن اطلاق پیش-ساختارهای ذهن بر متن است و اساساً تفسیر و تأویل مبتنی بر پیش-ساختارها است. این ساختارها به مثابه کانون فهم هستی، ساختار بنیادین و ضروری وجود دازاین است. به گفته هایدگر هیچ فهمی بدون پیش-ساختار رخ نمی‌دهد. جریان فهم، جریانی انتولوژیکی است که با هستی دازاین گره خورده است. گادامر در وضعیت تازه، با پرسشی معرفت‌شناختی مبتنی بر چگونگی امکان فهم و با تلقی هستی‌شناسانه به تبیین امر پیشین می‌پردازد. در نظر گادامر، پیش‌داوری در واقع نشان از کشمکش و تلاقی و حرکت عقل در تاریخ است. پیش‌داوری گواه عقلانیت‌داوری بشر در بستر تاریخ است، اما تمامی پیش‌داوری‌ها نمی‌توانند توجیه عقلانی داشته باشند. تاریخ این مسئله را اثبات کرده است که در همه حال پیش‌داوری‌هایی عوام‌فهمانه وجود داشته‌اند. اما بایستی به مرجعیت عقل رجوع کرد تا بتوان از آن اعاده اعتبار کرد. پیش‌داوری از دو امر

امر پیشین در اندیشه کانت، هایدگر و گادامر ۱۰۳

خیابان کناری / راه بار

مرجعیت و سنت به منظور اثبات عقلانیت بهره می‌برد. به باور گادامر، بخشی از پیش داوری‌ها متعلق به وجود هر فرد و واقعیت تاریخی او است. یک فرد در جریان جامعه پذیری، بسیاری از مفاهیم را از سنت به ارث برده و آن را می‌پذیرد. سنت امری زنده و توامان با عقلانیت است و می‌تواند از عقلانیت پیش داوری اعاده اعتبار کند. بنابراین، سنت وجه هستی‌شناختی پیش داوری است که دازاین آن را کسب می‌کند. به اختصار، امر پیشین وجوه هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی ساختارهای بنیادین هر فرد است. آن، هم در ساحت عقل از خود اعاده اعتبار می‌کند و هم با سنت و جامعه گره خورده است. گویا عقل و جامعه در نسبتی دیالکتیکی به یکدیگر مرتبط هستند. امر پیشین میان ذهن (عقل) و عین (سنت و جامعه) در حال آمد و شد است.

فهرست منابع

- افلاطون، *دوره آثار افلاطون*، ترجمه محمدحسن لطفی، مجلدات ۱ و ۳، چ سوم، تهران: انتشارات خوارزمی، ۱۳۸۰.
- اشمیت، لارنس کی، *درآمدی بر فهم هرمنوتیک*، ترجمه بهنام خدایانه، تهران: نشر ققنوس، ۱۳۹۵.
- پالم، ریچارد، *علم هرمنوتیک*، ترجمه محمد سعید حنایی کاشانی، چ ۸، تهران: نشر هرمس، ۱۳۹۳.
- پوپر، کارل ریموند، *جهان گرایی ها، دو پژوهش درباره علیت و تکامل*، ترجمه عباس باقری، تهران: نشر فرزاد، ۱۳۸۱.
- پوپر، کارل ریموند، *شناختی عینی، برداشتی تکاملی*، ترجمه احمد آرام، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴.
- خبازی کناری، مهدی، *از Difference تا difference سیر تکوین ساختارزدا یانه مفاهیم دریدا*، تهران: انتشارات حکایت قلم نوین، ۱۳۹۴.
- خبازی کناری، مهدی، بالو، فرزاد، *افلاطون، سوسور*، تهران: انتشارات حکایت قلم نوین، ۱۳۹۴.
- خبازی کناری، مهدی، «دریدا، هو سرل، تعلیق یا تمکین»، *نشریه علمی پژوهشی فلسفه*، سال ۴۳، شماره ۲، صص ۵۶-۳۹، ۱۳۹۵.
- خبازی کناری، مهدی، «مقایسه مبانی فلسفی منطق ارسطویی و فازی»، *دو فصلنامه علمی - تخصصی مرکز پژوهشی دایره المعارف علوم عقلی اسلامی (معارف منطقی)*، سال سوم، شماره ۱، پیاپی ۴، صص ۷۰-۴۹، ۱۳۹۵.
- خبازی کناری، مهدی، سبطی، صفا، «بدنمندی در پدیدارشناسی هوسرل، مرلوپوتتی و لویناس»، *نشریه علمی پژوهشی حکمت و فلسفه*، سال ۱۲، شماره ۳، صص ۹۸-۷۵، ۱۳۹۵.
- کانت، ایمانوئل، *تمهیدات*، ترجمه غلامعلی حداد عادل، چ دوم، تهران: نشر دانشگاهی، ۱۳۷۰.
- کاسیرر، ارنست، *فلسفه روئین اندیشی*، ترجمه نجف دریا بندری، تهران: انتشارات خوارزمی، ۱۳۷۲.
- کرونز، اشتفان، *فلسفه کانت*، ترجمه عزت اله فولادوند، تهران: انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۷.
- مک کواری، جان، *مارتین هایدگر*، ترجمه محمد سعید حنایی کاشانی، تهران: چ سوم، نشر هرمس، ۱۳۹۶.
- هارتناک، یوستوس، *نظریه شناخت کانت*، ترجمه علی حقی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۶.

امر پیشین در اندیشه کانت، هایدر و گادامر ۱۰۵

خیابان کناری / راه بار

هو سرل، ادموند، *تأملات دکارتی، مقدمه ای بر پدیده شناسی*، ترجمه عبدالکریم رشیدیان، تهران: نشر نی، ۱۳۳۹.

یوئینگ، آلفرد سیریل، *شرحی کوتاه بر نقد عقل محض کانت*، ترجمه اسماعیل سعادت‌خمسه، تهران: نشر هرمس، ۱۳۸۸.

Cassirer, Ernst, *The philosophy of Symbolic Forms*, Volume III: Phenomenology of Knowledge, 1929.

Cassirer, Ernst, *Substance and Function and Einstein's theory of relativity*, Dover Publication, Inc, New York, 1953.

Dobie, Robert J, *Logos and Revelation: Ibn Arabi Meister Eckhart and Mystical Hermeneutics*, The catholic University of America press, 2010.

Gadamer, Hans Georg, *Truth and Method*, Second Revised Edition, translated by Joel Weinsheimer and Donald G, New York, Continuum, 1989.

Gadamer, Hans Georg, *Truth and Method*, 2nd rev, edn, Joel Weinsheimer and Donald G, Marshall (tranc), New York, Crossroad, 1991.

Gadamer, Hans Georg, *Truth and Method*, 2nd rev, edn, Joel Weinsheimer and Donald G, Marshall, New York, 1994.

Grondin, Jean (1994) *Introduction to Philosophical Hermeneutics*, Translated by Joel Weinsheimer, Yale: Yale University Press, 1994.

Heidegger, Martin, *Being and Time*, translated by John Macquarrie and Edmond Robinson, Harper sanfrancisco, 1962.

Heidegger, Martin, *Letter on Humanism*, in basic writings, 2nd rev, and expanded edn, David F Krell (ed) 213-66, (New York Harper Collins), 1993.

Heidegger, Martin, *Being and Time*, Joan Stambaugh (trans), Albany, NY: SUNY Press, 1996.

Heidegger, Martin, *Phenomenological Interpretation of Kant's critique of pure reason*, thranslated from German to English by Parvis Emad and Kenneth Maly, Bloomington, Indianapolis: Indiana University press, 1997.

Heidegger, Martin *Ontology, Hermeneutics of Facticity*, John Van Buren (trans) Bloomington, IN: Indiana University press, 1999.

Kant, Immanuel, *Critique of Pure Reason*, Translated and Edited Paul Guyer and Allen W, Wood, U.S.A: Cambridge University Press, 1997.

Koch, T, *Implementation of a hermeneutic inquiry in nursing: Philosophy, rigor and representation*, Journal of Advanced Nursing, 24,174-184, 1996.

Munhall, P, *Philosophical ponderings on qualitative research methods in nursing*, Nursing Science Quarterly, 2(1), 20-28, 1989.

Quentin Lauer, *Phenomenology: its Genesis and prospect*, Harper & Row, New York, 1965.

Ricoeur, Paul, *Hermeneutics and The Human Sciences*, Translated by John B, Thompson, Cambridge University press, 1990.

Warnke, Georgia Gadamer, *Hermeneutics, Tradition and Reason*, polity press, 1987.

Weinsheimer, Joel, *Gadamer's Hermeneutics: A Reading of Truth and Method*, New Haven and London, Yale University Press, 1985.

A priori in the Thought of Kant, Heidegger, and Gadamer

Mehdi Khabbazi kenari*

Neda Rahbar**

Abstract

This article seeks to explain the epistemological and ontological aspects of *a priori*. This concept plays a role in the thought of Kant as the consistency of essential and epistemological terms. And in Heidegger's and Gadamer's thoughts, it is present in other way. This article seeks to explain that the epistemological and ontological aspects of the former are reflected in Heidegger and Gadamer's thoughts. Kant uses it in the epistemological context, Heidegger in the ontological field, and Gadamer place on the combination of these two epistemological and ontological views. In short, a priori in Kant's epistemology is an integral part of the mind and is necessary for the realization of the reality and experience. In Heidegger's ontology, a priori is the former perception of being that the foundation of knowledge is in the realm of experience, and in Gadamer's thought, a priori is a rational necessity that the history of the individual and its belonging to the tradition and society are its ontological nature.

Keywords: the priori, Heidegger, Gadamer, epistemology, ontology

* Associate professor new philosophy University of Mazandaran,

Email address: mkenari@yahoo.com

** MA Philosophy student university of Mazandaran,

Email address: n.rahbar.b@gmail.com